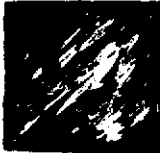


ما و نظام لیبرال — سرمایه‌داری بین‌المللی

جلال‌الدین فارسی



سازماندهی اجتماع و حکومت، بدون سیاست راهبردی کلان، از اتقان عملی به دور است. حکومتی که سیاست راهبردی کلان طراحی نکند هرگز موفق به تحقق علائق و اهداف ملی نمی‌شود، و از پیش در این زمینه شکست خورده است و ما متأسفانه سیاست راهبردی جامعی که تمامی توانایی‌های ملی ما را شناسایی و ارزیابی کرده از جمله قدرت ایمان و تقوی و دینداری، قدرت روحیه شهادت‌طلبی، و اراده خلل‌ناپذیر پیروزی مردم ما، و قدرت فرهنگ معنوی ما را در برگیرد، و عملیات مربوط به تهیه و تدارک قدرت معنوی و کاربرد آن در صحنه بین‌المللی و در رقابت با بلوک قدرت و سرمایه جهانی بویژه امپراتوری آمریکا را پیش‌بینی و طراحی کرده باشد، نداشته‌ایم. علی‌رغم این که بنیانگذار جمهوری اسلامی خطوط اصلی این سیاست راهبردی را در همان نیمه اول سال ۵۸ ترسیم کرده و قانون اساسی حتی علائق ملی را نیز در اصول متعدد معین ساخته است، کسی به اندیشه تدوین این جمله و ترسیم طرح کلی سیاست



راهبردی بزرگ ما نپرداخته است.

اغلب دولتمردان از سطح چنین اندیشه‌ها و تدابیری بسی فروتر بوده‌اند و همواره به مسائلی می‌پرداخته‌اند که جنبه فوری داشته است. غالباً روزمره کار، کوتاه‌بین و جزه‌اندیش بوده‌اند. نسبت به علائق و مقاصد ملی، آرمانهای انقلاب، اصول مکتب اسلام، عملکردهای نظام جمهوری اسلامی مصرح در قانون اساسی و مدعای بزرگ اسلام در انقلاب، آگاهی چندانی نداشته‌اند. برخی نیز از این جمله فقط لفظ و قشر و نه معنی را می‌شناخته‌اند.

با وجود آنکه این مطالب مکرر بر زبان رهبری انقلاب رفته و امام «ره» نیز پیوسته گوشزد می‌کردند، کمتر گوشی به آن بدهکار بوده است. قانون اساسی هم که عملکرد نظام، آرمانهای انقلاب، و علائق و مقاصد ملی را با دقت بیان می‌نماید در طاقچه اماکن دولتی، گرد و خاک می‌خورده و کمتر وزیر، نماینده مجلس، دولتمرد، و منصب‌داری بر آن احاطه علمی داشته است. این متن حتی آموزش داده نشده است. قانون اساسی را که آیین‌نامه حکمرانی است حتی به قدر آیین‌نامه رانندگی اهمیت نداده‌اند و بدون فهم آن و موفقیت در امتحانش به راندن حکم بر مردم و حیثیت و اموال و آمالشان پرداخته‌اند.

در غیاب یک سیاست راهبردی بزرگ و جامع، و نظارت بر اجرای آن، و ارزیابی عملکرد دولتمردان در قیاس با آن، هر دولتمردی به خیال خام خود سیاستی می‌پردازد؛ و ساخت اداری، منافع خاص خود را پی می‌گیرد؛ و کارگزاران، ساخت اداری را تیول خود می‌کنند و طعمه خویش می‌پندارند و سعی در تصاحب ابدی آن می‌کنند.

باید این بلیه را که گریبانگیر دولتها - عموماً - هست و ساخت اداری به جای پیروی از سیاست راهبردی و اصول مشخص و اعلام شده‌اش منافع خاص خود را دنبال می‌کند، و این بلیه را که کارگزاران دولتی، ساخت اداری را رفته رفته تیول خود می‌کنند با جدیت جلوگیری کنیم.

کارگزاران حکومتی ما که برخی فقط چند هفته مانده به پیروزی انقلاب در تظاهرات شرکت کرده‌اند و دیگران پس از آن انقلابی شده یا خود را انقلابی وانموده‌اند، و بعضی در حساس‌ترین سالها و مقاطع موضع لیبرالی داشته در توطئه علیه اراده رهبری انقلاب شرکت مؤثر نموده‌اند و اغلب از معارف انقلاب جز پوسته‌ای





نمی‌دانند و انقلاب و اسلام لقلقه زبانشان است نه احساس دل و اندیشه خود و باور محکم باطنیشان.

برنامه‌ریزی راهبردی قاعدتاً در چند سطح انجام می‌گیرد که دو سطح نخست آن عبارت است از: نظریه‌پردازی، و تصمیم‌گیری توسط رهبری.

برنامه‌ریزی راهبردی، مستلزم پویش مستمر برای کسب قابلیت تدبیر و پیش‌بینی، طراحی آینده، تصحیح و ترمیم طرح در پرتو داده‌های جدید و نتایج تجارب است.

نظریه‌پردازی راهبردی، غیر از تصمیم‌گیری و تعیین سیاست‌های راهبردی است که به مقام رهبری اختصاص دارد. نظریه‌پردازی شایسته، آن است که آمیزه‌ای از الهام راهبردی و محاسبات آن باشد و طرحی را بیفکند که در آن خطوط کلی عملی ترسیم شده باشد؛ علاوه بر وضعیت کنونی خود و جهان و جغرافیای فرهنگی - سیاسی، به آینده دور دست، به پایان فراگردهای مختلف نظامی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی نگریسته شده باشد؛ با عنایت به علائق ملی، اهداف ملی ما در جهان شناسایی و بطرز دقیقی مشخص شود. در اجرای سیاست‌هایی که متفرع بر طرح کلی و سیاست‌های راهبردی است بایستی در پرتو نبوغ و درایت ابتکاراتی به خرج داد. و این به بازنگری در طرح کلی انجامیده سطح دیگری از برنامه‌ریزی راهبردی را تشکیل می‌دهد.

نظریه‌پردازی در سیاست راهبردی کلان و جامع مستلزم احاطه بر تاریخ، آگاهی از حرکات سیاسی و جنگهای معاصر، انسان‌شناسی، آشنایی با فرهنگ‌ها و فلسفه‌های زندگی، قدرت بر تفسیر واقع‌بینانه محیط و مقاصد تصمیم‌گیرندگان طرف‌های بین‌المللی و خصم اصلی، و بالاخره ادراک و تشخیص گزینه‌های مختلفی که واقعاً وجود دارد، می‌باشد. چنین کاری طبعاً از یک مغز بزرگ برمی‌آید و بس.

برای این کار بایستی نخست "موجودیت" خود را بشناسیم همانچه مستلزم شناسایی علائق و مقاصد ملی ماست. دوم، باید تهدیدهایی را که متوجه این موجودیت است شناسایی کنیم. سوم باید به تجزیه و تحلیل قدرت ملی بپردازیم و به درک درست و دقیقی از توانایی‌هایی برسیم که ما را به دفاع از موجودیت ملی، حفظ انقلاب اسلامی و جلوگیری از استحاله آن، و دفاع از امت اسلامی و تمامیت ارضی و استقلال و عزتش قادر می‌گرداند.

شناسایی این سه، بیکیدیگر وابسته است. موجودیت ملی سایر دولت‌ها در تمامیت ارضی، امنیت مردم، استقلال، حاکمیت ملی و منافع ملی آنها خلاصه می‌شود. اما در مورد ما و دولتهای فرهنگی و مکتبی، موجودیت ملی فراتر از اینهاست. در فهرست اجزاء متشکله آن باید انقلاب اسلامی، نظام اجتماعی نه شرقی نه غربی - یا جامعه اسلامی - و دین اسلام و باور مردم به آن را بیفزاییم. تهدیدها نیز



متناسب با گستردگی و تنوع عناصر موجودیت ملی ما متنوع و متعدد می‌گردد، و در اشغال نظامی یا تهاجم نظامی خلاصه نمی‌شود. استحالة انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران، و تنزل ایمان و سقوط اخلاقی مردم ما نیز خطرهای محتمل برای ما محسوبند.

از طرف دیگر، بسبب فرقی که موجودیت ما با دیگران دارد، علائق و مقاصد ما نیز با آنچه سایر دولت‌ها دارند تفاوت پیدا کرده است. یا بعکس، علائق ملی خاص ما به موجودیت ملی ما کیفیت و ویژگی معینی بخشیده است.

قانون اساسی ما این علائق و مقاصد را مشخص می‌کند و دولت جمهوری اسلامی ایران و رهبری را مکلف به تحقق آنها می‌گرداند. اصول متعدد قانون اساسی، مهمترین علاقه و مقصد ملی را این می‌داند که از ایران جامعه نمونه اسلامی ساخته شود تا فراروی ملت‌های مسلمان و مستضعفان جهان قرار گیرد. جامعه‌ای که به حکم بند ۹ اصل سوم در آن "رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی" شده باشد و به حکم بند ۱۵ آن: "توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی بین همه مردم" صورت پذیرفته باشد. اصل یکصد و پنجاه و چهارم امتداد همین علائق را در پهنه جامعه بشری از علائق ملی یا اسلامی ایران می‌شناسد: (نظام) جمهوری اسلامی ایران، سعادت انسان درکل جامعه بشری را آرمان [= علاقه ملی] خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و





عدل [=حکومت اسلامی] را حق همهٔ مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر از مبارزهٔ حق‌طلبانهٔ مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان، حمایت می‌کند.

به حکم اصول قانون اساسی، بنا کردن جامعهٔ اسلامی در رأس علائق و مقاصد ملی ما قرار دارد و سیاست‌های متنوع راهبردی باید این هدف عالی را پیگیری کنند. با اینکار جلب‌نظر آگاهان سیاسی در کشورهای اسلامی و توجه مردم دنیا و مستضعفان به آن، زمینه تکرار و تجدید انقلاب اسلامی را در صحنهٔ جهان فراهم می‌کنیم.

یک دولت مکتبی که توسعه اقتصادی و سازندگی را نه به صورت بی‌بندوبار یا سرمایه‌داری، بلکه از راه اسلامی انجام داده آن را به خدمت مردم درآورده بستر رشد و تقرب مردم گرداند و نان و کار و مسکن و دارو را با کرامت، حیثیت و عفت درآمیزد، می‌تواند سرمشق مؤثر و پیامدار و برانگیزه‌ای برای ملت‌های تازه رویه توسعه‌ای باشد که پیشرفت مادی و زیستی توأم با اعتلای انسانی و معنوی را آرزو می‌کنند و از سرمایه‌داری و مفساد و انحطاط دنیاداری نفرت دارند یا بر آن شوریده‌اند.

مثلاً بند ۱ اصل سوم قانون اساسی، تکلیف رهبری، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس، رئیس‌جمهور، و هیأت دولت‌ش را به صراحت تعیین می‌کند و آن را دو عملکرد اصلی می‌شمارد:

۱. ساختن محیطی مساعد از ایران برای پرورش و ظهور و رشد مردم دیندار با فضیلت.
۲. نامساعد کردن محیط جامعه برای مترقان، مسرفان، مرفهین بی‌درد، و بعبارت دیگر: مجال ظهور و پرورش ندادن به مردم دنیادار، و مردم ذلیل فرومایهٔ جانورسان کالانعام.

چنین محیط اجتماعی و جامعه‌ای نقطهٔ مقابل جامعهٔ آمریکا و سایر جوامع سرمایه‌داری و نیز، نقطهٔ مقابل جوامع کمونیستی است. با بنای جامعهٔ اسلامی، نظام "نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی" محقق می‌گردد و اصلی‌ترین شعار انقلاب که هدف نهایی انقلاب را در بردارد بر روی دو پایهٔ آزادی (ملی و سیاسی) و استقلال، عملی می‌شود.

باز به حکم قانون اساسی و اصل سوم آن در حالی که شکاف میان غنی و فقیر، و اختلاف فاحش

طبقاتی در آمریکا و جوامع صنعتی غربی بیداد می‌کند، دولت در جامعه اسلامی موظف است با همه امکانات خود این شکاف را از میان بردارد و "جنگ فقر و غنا" - به فرموده امام راحل - را به نفع مردم فقیر و به زیان اغنیای مترف، مسرف، ستمگرو استثماریش حرام‌خوار خاتمه دهد.



بنای جامعه اسلامی که سرمشق ملت‌های مسلمان، مستضعفان و

بشریت باشد از اهم علائق و مقاصد ملی ماست. احکام اسلامی، باور عمومی ملی، علاقه همگانی، نص اصول قانون اساسی و رهنمودهای بنیانگذار جمهوری اسلامی در نیمه اول سال ۱۳۵۸ - که خط اصلی سیاست راهبردی بزرگ ما را برای همیشه تشکیل می‌دهد - معطوف به همین مقصد ملی است.

بزرگترین مانع تحقق این مقصد ملی بزرگ، تلاش‌های امپراتوری آمریکاست. و به همین دلیل، این امپراتوری، بزرگ‌ترین دشمن ما در صحنه بین‌المللی بشمار می‌آید. عملکرد آن طی بیست سال عمر انقلاب و نظام اسلامی ایران، و اظهار نظرهای استراتژیست‌های آن این حقیقت را ثابت می‌نماید. نیکسون می‌نویسد:

«در جهان اسلام از مراکش تا اندونزی، اسلامگرایی جای کمونیسم را به عنوان وسیله اصلی برای تحول خشونت آمیز [= انقلابی] گرفته است ... انقلاب کمونیستی برای نیازهای مادی بشر و انقلاب اسلامی برای نیازهای معنوی او جاذب است ... انقلابیون اسلامی، الحاد شرق کمونیست و بی‌مذهبی مادپرگرایانه سرمایه‌داری غرب را رد می‌کنند. تظاهرکنندگان ایرانی در اوت ۱۹۸۷ - ۱۳۶۵ ه در مکه شعار می‌دادند: مرگ بر شوروی، مرگ بر آمریکا. آنان منافع غرب را در خلیج فارس و دیگر نقاط و همچنین ثبات اتحاد شوروی را که ۵۵ میلیون نفر آن مسلمان سرسخت و مستضعف هستند تهدید می‌کنند. انقلابیون کمونیست و اسلامی از نقطه نظر ایدئولوژیک دشمنانی (برای آمریکا) با هدف مشترک هستند. اگر غرب یک سیاست یکپارچه که بتواند جوابگوی جنبه‌های اقتصادی و معنوی مبارزه جاری در جهان سوم باشد اتخاذ نکند، یکی از این دو پیروز خواهند شد.



تغییر در جهان سوم آغاز شده و بادهای آن به مرحله توفان رسیده است. ما قادر نیستیم که آن را متوقف کنیم، اما می‌توانیم جهت آن را تغییر دهیم.



وقتی مردم به تغییر نیاز دارند و خواهان آن هستند مخالفت با تغییر انقلابی که اوضاع را بدتر می‌سازد، کافی نیست. تنها پاسخ به یک اندیشه بد، [= کمونیسم - اسلام] اندیشه‌ای خوب [= سرمایه‌داری لیبرال] است. اسلامگرایی یک اصل عقیدتی است. کمونیسم هم یک اصل عقیدتی است ... در بسیاری از نقاط جهان سوم و بویژه در جهان اسلام رفاه به تنهایی کافی نیست. ایران یک نمونه است ... انقلاب ایران در ظاهر جنبه ضد استبدادی داشت، اما در واقع انقلابی بود علیه غربگرایی و ارزش‌های غربی. این انقلاب همانقدر که از سرمایه‌داری نفرت داشت از کمونیسم نیز متنفر بود. هر دو را بمانند دو روی یک سکه مادیگرایی می‌دید. جوانان از این انقلاب حمایت کردند، نه برای این که خواهان آزادی، شغل، مسکن و لباس بهتر بودند، چون چیزی را می‌خواستند تا به آن بیش از مادیگرایی معتقد باشند. پس از انقلاب، مردم ایران همان چیزی را به دست آوردند که انقلاب قول داده بود. این که آنان تصور می‌کردند به چه چیزی دست خواهند یافت کاملاً روشن نیست. اما جای انکار نیست که انقلاب اسلامی یک انقلاب واقعی اندیشه‌ها را ارائه داد و آنان آن را با عشق و ایمان پذیرفتند. آرمانهای اقتصادی غرب، توسعه و رفاه به بار می‌آورد. آرمانهای سیاسی غرب، آزادی را ثمر می‌دهد. جهان سوم تشنه هر دو است. اما از آنجایی که غرب به جای ارتقای ارزش‌ها، به ارسال پول روی آورده است، کمونیست‌ها و اینک اسلامگرایان به سرعت این خلأ را پر می‌کنند. در سالهایی که تا سال ۱۹۹۹ باقی است ایالات متحده باید راهگشای مبارزه‌ای باشد برای پیروزی معنوی برکسانی که بهروزی و تکاملی را به جهان در حال توسعه نوید می‌دهند ولی برای جسم، فقر و برای روح، رنج به ارمغان می‌آورند.^(۱)

دیگر از علائق و مقاصد ملی ما که از ایمان ما به اسلام و پایبندی ما به آرمانهای انقلاب و قانون اساسی جدایی ناپذیر است سعی در برادری و وحدت مسلمین و دفاع از میهن پهناور اسلامی و حقوق و منافع و مصالح امت اسلامی است. حکم صریح خدا در این باره در اصل یازدهم قانون اساسی همراه با تأکید بر این علائق و مقاصد ملی آمده است: «به حکم آیه کریمه "إِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ" همهٔ مسلمان یک امتند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی [= راهبردی] خود را بر پایهٔ ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد. حتی امنیت ملی ما در گرو این ائتلاف و اتحاد است. در جریان ادای این مسئولیت الهی و انقلابی و ملی که سیاست راهبردی بزرگ ما را در صحنه

بین‌المللی مشخص می‌نماید، با هژمونی لیبرال - سرمایه‌داری به رهبری امپراتوری آمریکا رو در روی می‌شویم. واقعیات این رویارویی و تقابل در برابر هر انسان بصیر و هوشیاری که از انگیزه‌ها، نیات، و سیاست‌های آمریکا باخبر باشد خودنمایی می‌کند.

مهمترین کشورهای نفت‌خیز و صاحب منافع گاز در جهان اسلامی واقع‌اند، از لیبی در شمال آفریقا و نیجریه در وسط آن تا اندونزی در جنوب شرقی آسیا درگذر از کشورهای حاشیه خلیج فارس. ۶۶ درصد ذخایر نفتی شناسایی شده خارج از روسیه و امار سابقش در خلیج فارس است. جمهوری‌های آزاد شده آسیای مرکزی دارای منابع سرشار نفت و گازاند. نفت همچنان مهم‌ترین منبع انرژی جهان صنعتی بشمار می‌آید و نیمی از مصرف اقتصادهای صنعتی غرب نفت وارداتی است که روز به روز هم بیشتر می‌شود. ۲۷ درصد نفت مصرفی آمریکا و ۶۳ درصد نفت مصرفی اروپای غربی و ۱۰۰ درصد نفت مصرفی ژاپن وارداتی است. اروپای غربی یک سوم و ژاپن قریب به دوسوم نفت وارداتی و آمریکا بخشی از نفت مورد نیازش را از منطقه خلیج فارس وارد می‌کنند. این ثروت عظیم و حیاتی چیزی نیست که امپراتوری آمریکا طمع از آن برکند یا تولید و بهایش را به صاحبانش واگذارد. می‌خواهد مانند گذشته به غارت آن ادامه دهد. جهان اسلامی را غیر صنعتی، عقب‌مانده و به صورت یک بازار پهناور می‌خواهد. دولت‌ها را متشتت و درگیر و دشمن یکدیگر می‌خواهد. تمام تلاشش براین است که از ظهور جهان اسلامی متحد که از لحاظ ژئوپولتیک و منابع انرژی گنجی وصف‌ناپذیر است جلوگیری کند. به این دلایل و غیر آن است که مشغله سیاست خارجی امپراتوری آمریکا در جهان اسلامی حفظ وضع موجود؛ نشئت سیاسی، تجزیه میهن اسلامی، سلطنت‌های مطلقه، دیکتاتوری‌های نظامی، و اختلافات ساختگی و تبدیل آنها به جنگ و خونریزی است.

قرائن و شواهد بی‌شمار، تقابل علائق و مقاصد طرفین و اظهار نظرهای صریح استراتژیست‌های آمریکایی، جای کمترین شبهه را در این حقیقت باقی نمی‌گذارند که امپراتوری آمریکا دشمن اصلی جهان اسلامی است. سیاست آمریکا در جهان اسلامی یک هدف اصلی و نهایی دارد و آن جلوگیری از وحدت فراگیر و تشکیل دولت بزرگ اسلامی از دولت‌های مستقل و متحد است. این معنا هم از روی اصول



راهنمای سیاستش که استراتژیست‌های آن اعلام می‌کنند و هم از "منافع ملی" ادعایش در این جهان، قابل استنباط است. در تعیین منافع ملی خود می‌گویند: "منافع اصلی ما در خاورمیانه، نفت و اسرائیل است"^(۲) و بدیهی است آنچه به غارت منابع نفتی ما خاتمه می‌دهد و اسرائیل را از بین برده ملت فلسطین را به حاکمیت بر خود و میهنش نایل می‌گرداند، جهان اسلامی مستقل و از نظر سیاسی و نظامی یا دفاع مشترک، متحد است که آن هم حاصل فراگرد اسلامگرایی و انقلاب جهانی اسلام است.

امپراتوری آمریکا، چنانکه از زبان سرانش مکرر می‌شنویم^(۳) بخشی از جهان اسلامی و بخشی از کشورهای در حال توسعه را که از مستضعفان بپا خاسته‌اند جزء "منافع حیاتی" خود و بخشی دیگر از آن دو را جزء "منافع حساس" و بقیه را جزء "منافع محیطی" خویش می‌داند؛ و در این حوزه و نسبت به سرزمین، منابع و مردمش با همین دید عمل می‌کند به طوری که از شدت مطامع و تجاوزاتش به ملت‌های در حال توسعه و به جهان اسلامی هیچگاه نکاسته است. گولی با چند پاست که هر پایش را در قاره؛ منطقه، و کشورهایی به زمین یا برگرده ملت می‌فشارد. این فشار و استثمار بیرحمانه موجب فقر، گرسنگی، سوء تغذیه، بیسوادی، بیماری، استبداد سیاسی و مظالم و بدبختی‌های دیگری را فراهم کرده است. نیکسون می‌نویسد:

تا زمانی که اقتصاد کشورهای غربی با نفت تغذیه می‌شوند منطقه خلیج فارس و منابع آن جزء "منابع حیاتی" غرب باقی می‌مانند... اینک خلیج فارس با نفت خود که مانند خون صنعت نوین را حیات می‌بخشد به صورت شاه‌رگ نفتی غرب درآمده است.^(۴)

او که ایران را ام‌القرای انقلاب جهانی اسلام و به این اعتبار بزرگترین تهدید برای مطامع و سیاست توسعه‌طلبی و جهان‌خواهی و سلطه‌گری آمریکا می‌بیند صریحاً می‌گوید:

تهدید ایران انقلابی برای دوستان ما در منطقه به مراتب از تهدید اتحاد شوروی بزرگتر است. ما باید به آنها اطمینان دهیم که شکست مفتضحانه ما در ایران اشتباهی بود که هرگز تکرار نخواهد شد... ما باید دوستانمان را در خلیج فارس تقویت کنیم.^(۵)

دیگر از علائق و مقاصد ملی ما که از ایمان ما به اسلام نشأت می‌گیرد و در اصول قانون اساسی از جمله

در اصل یکصد و پنجاه و چهارم مسجل گشته 'حمایت از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان' است. خداوند متعال در قرآن مجیدش، این مسئولیت را جزء لاینفک دینداری می‌داند و کسانی را که شانه از زیر بارش خالی کرده‌اند بشد مؤاخذه می‌فرماید. مستضعفان در چهار قاره عالم گسترده‌اند و هر جا بپا خاسته و به آزادی و استقلالی رسیده‌اند با مستکبران و امپراتوری آمریکا در حال کشمکش‌اند. هر جا هم که با حکام دست نشانده آمریکا و استکبار جهانی مبارزه می‌کنند چشم امید به ام‌القرای جهان اسلامی دوخته‌اند. دیرگاهی است مردم آگاه و تحصیلکرده در سراسر جهان می‌دانند فقر، گرسنگی، سوءتغذیه، بیماری، بیسوادی و رژیم‌های دیکتاتوری و دزد و مختلسان، به دست استعمارگران غربی و اخیراً امپراتوری آمریکا در قاره‌های عقب مانده به وجود آمده است. این حقیقت، حتی مدتهاست ورد زبان دانشگاهیان امپراتوری آمریکاست. همه می‌دانند این امپراتوری تبهکار می‌کوشد با همدستی دولت‌های بزرگ صنعتی شکاف هولناک میان شمال - جنوب را در حد نرسیدن به مرز انفجار، حفظ کند. سیاستهایش نیز براساس 'منافع ملی' و توسعه خائنانه و غارتگرانه آن طراحی شده است. نیکسون می‌نویسد:

بای منافع مهم اقتصادی و استراتژیک ما نیز در میان است. اولاً آزاد شدن توان عظیم و دست نخورده اقتصادی این کشورها به سودماست. بیش از ۷۵ درصد نفت جهان و نیز مواد خام حساس دیگر در کشورهای توسعه نیافته است و در سال ۲۰۰۰ میلادی از هر پنج نفر جمعیت جهان چهار نفر در این کشورها زندگی می‌کنند. اگر درآمد سرانه این کشورها تا یک قرن دیگر به حد درآمد مردم اروپای غربی برسد صادرات آمریکا سه هزار میلیارد دلار افزایش خواهد یافت. پس هر چه رونق اقتصادی در جهان توسعه نیافته بیشتر شود پول بیشتری هم به جیب آمریکایی‌ها می‌رود.^(۶)

باز صریحاً می‌گوید:

یکی از مسائل دستور کار مشترک ما باید مهار کردن انتقال تکنولوژی‌های کلیدی به کشورهای در حال توسعه باشد.^(۷)

اعمال چنین سیاست بیرحمانه و غارتگرانه‌ای از طرف امپراتوری آمریکا همراه با سیاستهای مشابهی



از جانب سایر دولت‌های صنعتی، بخش وسیعی از کشورهای در حال توسعه یا مستضعف را به وضع معیشتی فلاکت‌باری مبتلا کرده است، چنانکه شکاف میان فقیران با ثروتمندان در سطح جهان افزایش یافته است. حتی فقیرترین کشورها فقیرتر شده‌اند. بیش از ۱/۱ میلیارد نفر - ۲۰ درصد جمعیت جهان - در فقر مطلق زندگی می‌کنند و درآمد روزانه آنان کمتر از یک دلار است. در برابر آن، ۲۰ درصد دیگر

وجود دارند که ۸۰ درصد منابع جهان را مصرف می‌کنند. در حالی که تولید مواد غذایی در جهان روبه افزایش است باز بیش از ۸۰۰ میلیون نفر از گرسنگی و سوءتغذیه رنج می‌برند. یک سوم مردم دنیا در کشورهایی زندگی می‌کنند که با مشکل آب روبه رو هستند و اگر فکر اساسی در این مورد اندیشیده نشود تا سال ۱۴۰۳ هـ این رقم به دوسوم افزایش خواهد یافت. هم اکنون یک پنجم انسانها از نداشتن آب سالم و نیمی از دسترس نبودن آب رنج می‌برند.

بنابراین، در جهان کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه و در جهان مستضعفان، علائق و مقاصد ملی ما در تقابل و تعارض با "منافع ملی" ادعایی سران امپراتوری آمریکاست.

حقیقت نمایان دیگر این است که ساختار و عملکرد ذاتی آمریکا و علاقه اکثریت مردمش و منش و جهتگیری عمومی آنان طوری است که تغییر سیاست راهبردی آن دولت را محال می‌سازد و هیچ امیدی به تحول در رفتار سران و سیاست راهبردی آن نمی‌توان بست. (۸)

نه تنها استحاله اکثریت مردم آمریکا در آینده‌ای قابل رؤیت و پیش‌بینی ممتنع به نظر می‌رسد بلکه سیاست راهبردی آن در مورد جمهوری اسلامی ایران بر استحاله و تغییر کیفیت فرهنگی و اخلاقی و اعتقادی آن استوار است. چنانکه سیاستش در مورد سایر معارضین همچنین است. بزرگترین معارض امپراتوری آمریکا در قاره آمریکا، دولت انقلابی و سوسیالیست کوبا است. سیاست آمریکا در کوبا



را نیکسون اینطور خلاصه می‌کند.

«وقت آن شده است که کاسترو یا غرق شود (در مشکلات اقتصادی و محاصره آمریکا) یا با شنا خود را به ساحل نجات [= سرمایه‌داری] برساند.»^(۹)

در مورد ایران اسلامی، سیاست آمریکا در سه خط پیش می‌رود:

۱. سرکوب اسلامگرایی و انقلاب اسلامی که تکرار و تجدید تجربه فرهنگی - سیاسی ایران در سایر کشورهای اسلامی است و الجزایر و ترکیه دو نمونه بارز آن است.
۲. مبارزه با اسلام ناب، و ترویج اسلام آمریکایی - دنیا داری.
۳. سعی در استحاله نظام اسلامی ایران و تبدیلیش به نظامی که فقط به رفاه و توسعه اقتصادی می‌اندیشد و توسعه را از طریق سرمایه‌داری و غربی پیش می‌برد و «مرفهین بی‌درد»^(۱۰) و مترقان بی‌غیرت می‌پرورد. پشتیبانی سیاسی و تبلیغاتی از مختلسان و صاحبان ثروت با آورده، دلیل قاطعی بر این خط سیاسی راهبردی امپراتوری آمریکا بشمار می‌رود. وصفی که آمریکا و عوامل داخلیش از این جریان ارتجاعی سیاسی - اقتصادی - فرهنگی بکار می‌برد عبارت است از «هواداری از تجدد»، «نوسازی» و «اصلاحات». نیکسون در تجلیل از جریان ارتجاعی و ضد انقلابی در ایران و جهان اسلام می‌نویسد:

«این جریان در پی آن است که کشورهای جهان اسلام را چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر سیاسی جزو دنیای جدید [= غرب، آمریکا] کند... ملت‌های غرب را کافر نمی‌شمارد و محکوم نمی‌کند، و از آنها با روی باز استقبال می‌کند. برخی از دولت‌های غربیگر مثل ... جوامع نسبتاً بازی [= بی‌بندوباری، بی‌غیرتی] هستند... ما باید غربگرایان در جهان اسلام را پشتیبانی کنیم و این هم به سود ماست و هم به سود آنها. این گروه باید راه سومی، به جز راه اسلامگرایان و ملی‌گرایان پرخاشگر و ضد استعمار پیش‌پای ملت‌های خود بگذارند ... چون اهداف ما و غربگرایان یکی است. همکاری ما باید همه زمینه‌های اقتصادی و امنیتی را در بر بگیرد [= نقش ستون پنجم ما را بازی کنند]. چون ارزش‌ها و منافع ما با اسلامگرایان و ملی‌گرایان پرخاشگر و ضد استعمار تعارض دارد روابط ما با آنان نباید از آنچه ضروریات روز اقتضا می‌کند فراتر برود.»^(۱۱)

بخشی از عملی شدن این سیاست آمریکا در ایران را با ریشه‌های تاریخی و دلائل و نمودهای بارزش



در کتاب "مشارکت سیاسی آمریکا با صاحبان ثروت بادآورده" (۱۲) افشا کرده‌ام و بویژه از نقش حاکمان مختلس پرده برداشته‌ام.

در حالی که استراتژیست‌های آمریکایی بر سر این سیاست راهبردی نسبت به نهضت جهانی اسلام و انقلاب اسلامی ایران اتفاق نظر دارند، برژینسکی معتقد است امید چندانی به پیشبرد آن نیست، و هرگونه تحولی در این جهت به نفع آمریکا بسیار محدود و کند

خواهد بود و در علب این کندی و محدودیت و وضع نومید کننده می‌گوید: "عمده آن به میزان دیرپایی و دینامیسم موج فعلی بنیادگرایی اسلامی وابسته است." (۱۳) و می‌افزاید چون امید چندانی به این نیست که غربگرایی در ایران و جهان اسلام بتواند در برابر موج اسلامگرایی و انقلاب اسلامی بایستد، باید از دیپلماسی فعال خود و از حضور نظامی بیش از پیش خود استفاده کنیم تا زمانی که جریان غربگرایی یا دنیاداری در ایران و جهان اسلام پیش ببرد. (۱۴)

با توجه به حقایقی که از نظرتان گذشت سیاست راهبردی ما در برابر امپراتوری آمریکا و استکبار جهانی به سرکردگی این امپراتوری، بایستی جهادی دراز مدت و چند بُعدی باشد که ادامه مبارزه‌ای تاریخی است که از بدو تاریخ میان پیامبران و پیروانشان با مستکبران و دنیاداران در گرفته و تا ظهور مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دوام دارد. برای چنین جهادی راه حل سریعی نمی‌توان یافت. میدان این جهاد، آزمایشگاهی است که آفریدگار جهان و انسان برپا کرده تا صالح را از زشتکار و طالح بازشناسد و هریک را به مآل خویش برساند. این جهاد، چهار بُعد: فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی دارد. بعد فرهنگی - معنوی یا دینی آن قوی‌ترین بعد و به همین دلیل بعد تعیین کننده و سرنوشت‌ساز است. پس از آن به لحاظ اهمیت، بعد اقتصادی - علمی، و سپس بعد سیاسی، و دست آخر، نظامی قرار می‌گیرند. جهاد ما و کشمکش حاصل از آن ماهیتی جهانی و فرامرزی دارد. جبهه‌اش



جمعیت و نه سرزمین‌ها، و دقیقاً اذهان و قلوب مردم است. میدانهای جغرافیایی آن به ترتیب اثر و اهمیت و اولویت عبارتند از:

الف: حدود ایران، جایی که در آن بنای جامعه اسلامی سرمشق که نه شرقی و نه غربی باشد صورت می‌پذیرد.

ب: جهان اسلام، مهد تمدن پر فضیلت و پویایی که رنگ از دین متکی به وحی از آدم تا خاتم گرفته است.
ج: جهان مسیحیت، جایی که آثاری از تعالیم انجیل و تورات اصیل بر خلق و خوی و اعتقاد و باور مردم یافت می‌شود و هدایت دین ابراهیمی بر آن پرتو افکنده است.

د: جهان علوم اجتماعی، انتقاد اجتماعی، اعتراض اجتماعی و اصلاح اجتماعی؛ جایی که دانشمندان و محققان و نویسندگان و دانشجویان علوم اجتماعی، همچنین منتقدان دو جامعه سرمایه‌داری و کمونیستی، و معترضان به دو نظام شرقی و غربی، و بالاخره آنجا که مصلحان اجتماعی و خیرخواهان بشر و پیروانشان حضور دارند.

ه: جبهه کشورهای سوسیالیست به ویژه کشورهای سوسیال - دموکرات

و: جبهه کشورهای بپا خاسته‌ای که کمابیش به سوسیالیسم گراییده و به شدت ضد استعماری و ضد آمریکایی‌اند نظیر ویتنام، کره شمالی، و کوبا. جنبش‌های چپ آمریکای لاتین به همین جبهه ملحق‌اند.
ز: کشورهایی که در حال خیزش سیاسی و کسب جایگاه سیاسی خود در جهان‌اند؛ و امپراتوری آمریکا چون غولی در برابرشان قد علم کرده میان آنها و آمال مشروعشان حایل است. کشورهای آمریکای مرکزی به ویژه مکزیک از آن جمله‌اند.

محیط بین‌المللی مساعد

میدان‌های جهادی که یاد کردیم حوزه‌هایی از محیط بین‌المللی‌اند. همه آن‌ها برای پیشرفت آرمانها و تحقق اهداف ملی ما مساعدند.

علاوه‌برآن، مشکلات و گرفتاریهای خارجی امپراتوری آمریکا به ما در این راه کمک و مساعدت



می‌نماید. شاید بزرگترین مشکل و گرفتاری آن، توجیه حضور نظامی در اروپا، ژاپن و خاور دور، خاورمیانه و خلیج فارس باشد. این توجیه به نسبت‌های مختلف در رابطه با مردم آمریکا که مجبورند هزینه سرسام‌آور را بپردازند، برای ملت‌هایی که حضور نظامی در خاک آنهاست، و برای دولت‌هایی که تن به چنان حضور خفت‌باری می‌دهند دشواری دارد.

زمانی که ابرقدرت نظامی شوروی در برابر سرمایه‌داری و توسعه طلبی آمریکا ایستاده بود، این حضور تا اندازه‌ای قابل توجیه بود. پس از فروپاشی آن هیچ بهانه‌ای برای حضور نظامی باقی نمانده است. مدتی



است مقاومت در برابرش شکل گرفته است. در اروپا تردید از جانب محافل روشنفکری و آزادیخواهان و سوسیالیست‌ها مطرح شده است.

مشکل بزرگ و پیچیده دیگر، باز پرداخت وام‌هایی است که آمریکا و متحدانش به دولت‌های در حال توسعه پرداخته‌اند و از ۱۳۰۰ میلیارد دلار می‌گذرد. غالب دولت‌های وام‌گیرنده از بازپرداخت وام و برخی حتی از پرداخت بهره‌اش عاجزند. فشار بیش از حد بر آنها در این مورد بدون تردید کار را به قیام مردم علیه دولت‌های دست‌نشانده و فاسد و مختلسی خواهد کشاند که این وام‌ها را گرفته‌اند. حکومت‌های انقلابی و ضداستعماری که جای چنین دست‌نشانده‌گان دزد و مختلسی را بگیرند یقیناً با استناد به حقوق بین‌المللی شانه از زیر بار تعهدی که دولت‌های غیر متکی به آرای عمومی سپرده‌اند خالی خواهند کرد و اصل و فرع آن برباد خواهد رفت.



گاهی این فکر به سر آمریکایی‌ها زده که مالکیت مؤسسات و منابع طبیعی کشورهای بدهکار در ازای وام و بهره به بانک‌های آمریکایی و غیر آن که وام دهنده‌اند واگذار شود. این سیاست در صورت اجرا موجی از خشم و قیام ملت‌های ستمدیده و بدهکار را در پی می‌آورد. سیاست جاری امپراتوری آمریکا تبدیل بازار وام‌گیرندگان به مستعمره خود است. از این سیاست به زبان دیپلماسی و استراتژی با عبارت‌های متشابهی

یاد می‌شود که رایج‌ترینش "اصلاحات در جهت بازار آزاد" و "امضای موافقتنامه تجارت آزاد" است. نیکسون در فوائد سرشارش برای آمریکا می‌نویسد:

«موافقتنامه تجارت آزاد میان آمریکا و مکزیک نخستین گامی است که در راه موافقتنامه ایجاد منطقه آزاد تجاری در نیمکره غربی برداشته می‌شود. سودهای اقتصادی که از چنین موافقتنامه بازرگانی عاید ما خواهد شد بسیار عظیم است... اگر صادرات ما به کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای دریای کارائیب دو برابر می‌شد ۱/۲ میلیون شغل برای کارگران آمریکایی بوجود می‌آمد... موافقتنامه‌های تجارت آزاد، چه منطقه‌ای و چه چند جانبه، همواره به نفع ماست. زیرا راه را برای افزایش رشد اقتصادی ما باز می‌کند.» (۱۵)



سیل پناهندگان از کشورهای آمریکای مرکزی که در نتیجه سیاستهای استعماری امپراتوری آمریکا یا دست نشاندهان نظامی بیکار و بینوا شده‌اند به سوی مرزهای آن، گرفتاری پیچیده و چاره ناپذیر دیگری است. فقط از مکزیک روزانه دو هزار نفر به طور غیر قانونی وارد خاک آمریکا می‌شوند. حکومت انقلابی کوبا برای ایجاد دردسر برای آن گاهی دروازه‌اش را برای مهاجرت باز می‌کند تا سیلی وارد ایالات متحده شود؛ بطوری که آمریکا در برابر خودداری کوبا از این کار، هربار امتیازاتی به دشمن خود - کوبا - می‌دهد.



مشکل تهدید کننده دیگر، وضعیتی است که بر اثر تغییر در نظام تقسیم کار جهانی در زمینه اقتصاد جهانی در شرف وقوع است. روند این تغییر در نظام تقسیم کار جهانی، در سابق ثابت کرده است که صنایع آمریکا را دچار اختلال می‌کند. بدیهی است ادامه این فراگرد موجب مشکلات داخلی بیشتری برای امپراتوری آمریکا خواهد گشت. آنچه این خطر را وخیم‌تر می‌کند افزایش این احتمال است که نظامهای اقتصادی بعضی از کشورهای به شدت مقروض دچار فروپاشی شوند و بدین ترتیب ثبات عمومی نظام مالی بین‌المللی را به مخاطره افکنند. این دو خطر، تهدید وقوع یک خیزش اقتصادی و نیز معارضه‌های جدی سیاسی را گوشزد می‌کنند.



دیگر از مشخصه‌های محیط بین‌المللی ما چند قطبی شدن جهان و کشمکش‌های زاینده از آن است که امپراتوری آمریکا را از جانب قطب‌های تازه به دوران رسیده تهدید و مشغول و فرسوده و زمینگیر می‌کند. گرایش نیرومند ملت‌ها به رد و طرد امر و نهی یکتنه آمریکا پس از خاتمه جنگ سرد، این فراگرد امیدوارکننده را موجب شده است. دیگر هیچ ابر قدرتی نمی‌تواند به دولتها و ملت‌های جهانی امر و نهی کرده راه و روش سرمایه‌داری - دنیاداری را بر آنان تحمیل کند. جهانی داریم از نظر فرهنگی، راه و رسم زندگی، معتقدات، اخلاق و منش و نظام حکومتی و اداره، متنوع و از نظر اراده‌گزینش، مستقل و خود بنیاد.

قدرت‌های بزرگی هم در حال شکل گرفتن‌اند برپایه برآوردها و پیش‌بینی سران آمریکا، در یکی دو دهه آینده، ژاپن با نرخ رشد کنونی در تولید ناخالص سرانه، ایالات متحده آمریکا را پشت سر خواهد گذاشت و از نظر نظامی به قدرتی هم‌تراز قدرت سیاسی خود دست خواهد یافت. چین به یک ابر قدرت اقتصادی و نظامی تبدیل خواهد شد. اروپای غربی اگر رشد اقتصادی را با یکپارچگی سیاسی هماهنگ سازد به صف ابر قدرتها خواهد پیوست.

روسیه، قطب دیگری است که در جهان ما حضور دارد. امپراتوری شوروی به جای این که مایه ثروت و قدرت برایش شود مایه دردسر و فقر و گرفتاری شده بود. غرور و تعصب قوی روسی موجب شد سران کرملین به جای سیاست مارکسیستی و سوسیالیستی سیاست استعمارگری تزاری را پیشه کنند، سیاستی که به زبان مادی آنان تمام شد. هر ساله قریب چهار میلیارد دلار به کوبا، سه و نیم میلیارد به ویتنام و قریب به همین مبلغ به سه کشور آفریقایی آنگولا، حبشه، و موزامبیک می‌پرداختند. خرج سیاست استعماریشان روزانه به ۳۵ میلیون دلار می‌رسید. گورباچف، اقدار شوروی را به حال خود رها کرد، حتی از اتحاد سیاسی - نظامی با کشورهای اروپای شرقی دست کشید. همه این کارها به نفع و در جهت ثروت و قدرت روسیه مؤثر افتاده است.

روسیه کشوری است با جمعیت انبوه، منابع طبیعی غنی، نفت و گاز سرشار، مردمی با سواد و دارای تحصیلات عالی که مهندسانش بیشتر از ایالات متحده آمریکا است. هنوز هزاران کلاهک هسته‌ای دارد و بر ساخت و بهسازی انواع سلاح‌های هسته‌ای و متعارف

تواناست. نیروی دریایی عظیمی دارد و صاحب بزرگترین نیروی زمینی اروپاست. ملت روس نیز از تعصب قومی پراست و تاریخش آکنده از لشکرکشی و جهانگشایی است. پس از کمونیسم، در سیاست داخلی به سوسیال دموکراسی می‌گراید و در سیاست جهانی قومیت‌گرایی باستانی را که میراث تزارهاست در حافظه تاریخی خود و در ذهن دارد. همین که به اقتصادش سرو سامان داد قومیت‌گرایی آمیخته به اراده ابر قدرتی نظامی - سیاسی‌اش پایه عرصه بین‌المللی می‌گذارد و بالضروره با امپراتوری سیری ناپذیر آمریکا روبه‌رو و درگیر می‌شود.

با حضور ژاپن، چین و روسیه در حوزه اقیانوس آرام و شرق دور، امپراتوری آمریکا با سه دشمن بالقوه و بالفعل و سه رقیب سرسخت روبه‌رو است که در برابر هریک، سیاست راهبردی خاصی پیش گرفته و در عین حال نسبت به مثلث آنها خیالاتی در سر می‌پرورد که مدون کرده و به کار بسته است. به خیال خام خود برای مهار کردن توسعه قدرتشان هریک را در برابر دو دیگر قرار می‌دهد و خود به حل اختلافات و جلوگیری از خارج شدن تحولات بحرانشان از اختیار خویش می‌پردازد. به زبان دیپلماسی می‌کوشد میان آنها توازن برقرار کند، از رقابتشان استفاده کند و در عین حال میانشان فاصله و اختلاف را باقی نگهدارد تا نقش نفعی برای خودش بماند. این، سیاستی است که از ۱۳۲۳ هـ تا به حال دوام دارد. این سیاست شیطنت‌آمیز، خوشبختانه نتیجه معکوس به بار آورده است. دو دهه پیشتر از فروپاشی اتحاد شوروی، در استراتژی آمریکا اتحادی بین ژاپن، چین و ناتو پیش‌بینی شده بود تا شوروی در محاصره‌ای قرار گیرد که همواره از آن بیم داشته است. امپراتوری آمریکا، چینی مستقل و قدرتمند در کنار خود می‌خواست که در برابر تهدید و ارباب شوروی آسیب‌پذیر نباشد. ولی توسعه‌طلبی و باج‌خواهی آن پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه و چین را چنان به هم نزدیک و با هم متحد ساخت که تصورش حتی در عهد استالین و مائو هم نمی‌رفت.

سیاست به جان هم انداختن ژاپن و چین هم نتیجه عکس داده است. مدت‌ها پیش لی‌پنگ نخست‌وزیر چین از مؤسسات اقتصادی ژاپن دعوت کرد تا دوران تازه‌ای را در انتقال فنون پیشرفته‌تر به چین آغاز کند. ژاپن اینک نخستین همکار اقتصادی و تجاری چین در جهان است به طوری که پیش‌بینی



شده است ارزش همکاری‌های تجاری دو کشور تا پایان قرن جاری به ۱۰۰ میلیارد دلار برسد. دو سال پیش، ارزش مبادلات تجاری دو کشور به ۶۰ میلیارد دلار و ارزش سرمایه‌گذاری‌های ژاپن در چین به ۴۰ میلیارد دلار رسید.

اروپای غربی با جمعیت ۳۸۰ میلیونی و اقتصاد ۳/۵ تریلیون دلاری در برابر آمریکایی با ۲۴۱ میلیون نفر و در آمدی حدود ۴ تریلیون دلار، یک رقیب و قطب منازع است. اروپای غربی متحد که تولید ناخالص ملیش از آمریکا فزونی گرفته باشد، رفته رفته به دژ اروپا تبدیل می‌شود، وضعیتی که آشکارا با منافع و مطامع امپراتوری آمریکا ناسازگاری دارد. وانگهی اعضای بزرگ و سرکش اروپا در راه رقابت و رفته رفته منازعه با آمریکا پیش می‌روند. آلمان پس از یکپارچه شدن با جمعیتی قریب به ۸۰ میلیون، تولید ناخالص ملی ۱۵۰۰ میلیارد دلار - که نزدیک به دو برابر فرانسه است - و ارتشی دو برابر ارتش انگلیس که بلافاصله پس از روسیه قرار می‌گیرد - بالقوه به اوج قدرت اقتصادی و سیاسی رسیده است. آمریکا از هیچ راهی نمی‌تواند جلو توسعه قدرتش را بگیرد. آلمانی که در زمان رویارویی آمریکا و شوروی قادر به اتخاذ سیاست ملی مستقل نبود و ناگزیر متحد آمریکا شده بود، اینک نقش خود را در اروپا و جهان آغاز کرده است. چون هیچ عامل ساختاری و منیشی و فرهنگی در این ملت تغییر نکرده و فرهنگ و منش آن همان است که بوده، می‌توان یقین کرد که رفتار تاریخی‌اش تکرار گردد:

گذاشتن پای در شرق و پای در غرب اروپا، همکاری با روسیه تزاری و نیز رژیم استالینی برای تقسیم اروپای شرقی و بلعیدن لهستان به اضافه جنگ با روس و فرانسه و انگلیس. هیچ تضمینی برای این که آلمان در کنار آمریکا و حتی اروپای غربی بماند نیست. به جایی خواهد رفت که منافع و غرور ملی و پیشینه تاریخی‌اش ایجاب می‌کند.

صلح و ثبات در جهان دولت‌های دنیادار، دیری نمی‌پاید. نجنگیدن دولت‌های اروپای غربی با یکدیگر، و اتحاد و همکاری‌شان در دوران جنگ سرد، امری استثنایی در تاریخ آنهاست. خطر مشترک شوروی و بلوک کمونیست، آنها را آرام کرده در کنار یکدیگر قرار داده بود. پیشتر، قرن‌ها در حال جنگ و ستیزه با یکدیگر گذرانده‌اند و بعد از این ابتدا در صحنه اقتصادی و سیاسی و کمی بعد، در میدان جنگ رو در



روی هم قرار خواهند گرفت. ویرانگرترین جنگ‌های تاریخ، در اروپای عصر صنعتی و دنیاداری، عصر پشت کردن به دین و اخلاق مسیحیت، روی داده است. علاوه بر جنگ‌های کوچک، جنگ‌های بزرگی در سالهای ۱۸۷۰، ۱۹۱۴ و ۱۹۳۹ داشته‌اند که تنها آخرینش بیش از ۳۰ میلیون کشته و میلیونها معلول به بار آورده است. از سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد تا ۱۸۶۰ میلادی حدود ۸۰۰۰ پیمان صلح دائمی بسته شده که هرکدام به طور متوسط ۲ سال دوام داشته است.

جهان پس از جنگ سرد، جهان رقابت و پیشرفت اقتصادی است؛ و چند قطبی شدن دلیل بزرگی بر همین امر است. هر دولت دنیادار، می‌کوشد حسابش را از دیگران جدا و آن را به زبان دیگران هر چه انباشته‌تر گرداند. کمشکش‌های عمده دهه‌های آینده به ترتیب بر سر: منابع انرژی یا نفت و گاز، بازار، و مواد خام حساس است.

اقتصادهای بزرگتر اروپایی بر روی جهان اسلام و بر روی جمهوری اسلامی که بزرگترین وزنه آن است حساب می‌کنند. همچنین است چین و ژاپن. این دولت‌ها مدتی است به فکر افتاده‌اند حسابشان را از آمریکا جدا کنند. منافع ملی و دراز مدت آنها چنین سیاستی را ایجاب می‌کند و ربطی به ما ندارد.

فلاسفه سیاسی امپراتوری آمریکا و استراتژیست‌هایش از روی نادانی و عدم فهم، همواره می‌گویند کشورهای مختلف سرمایه‌داری را ارزش‌ها و علائق مشترکی به هم پیوند داده متحد و هم سرنوشت می‌گرداند که در صدرش اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و فردیت - یا خودمداری - است. اینها، برخلاف پندار یا ادعایی که شاید از روی تجاهل می‌کنند علت و خیم تعارضات، درگیری، و جنگ‌های خانمان برانداز است. دنیاداری نه تنها سبب الفت و همکاری و همزیستی نمی‌شود بلکه دنیاداران را بر سر طعمه و مرتع و ثروت‌ها به جان هم می‌اندازد. مارکس درست فهمیده که می‌گوید: "سرمایه‌دار بزرگ سرمایه‌دار کوچک را می‌بلعد همانطور که ماهی بزرگ ماهی کوچک را می‌بلعد". آمریکا حتی نتوانست همکاری اروپای غربی و ژاپن را برای تحریم کامل مالی و بازرگانی شوروی سابق جلب کند. به همین علت، تحریم اقتصادی آمریکا در مورد شوروی بی‌نتیجه و ناکام بود.

دولتهای بزرگ با مشاهده این واقعیت که امپراتوری آمریکا نسبت به آنها از نظر دسترسی به منابع



انرژی و سلطه‌ای که بر کشورهای نفت‌خیز جنوب خلیج فارس یافته است، آسیب‌ناپذیری در مقابل فشارهای اقتصادی خارجی، و دسترسی به بازارهای جهانی، در موقعیت برتری قرار دارد، به فاصله گرفتن و جدا کردن حسابشان از آمریکا برانگیخته می‌شوند. در حمله خودسرانه مشترک آمریکا و انگلیس به عراق در زمستان ۷۷، اختلاف منافع دولتهای اروپایی با آمریکا و انگلیس، آنها را در صف روسیه، چین، جمهوری اسلامی ایران و دیگران قرار داد.

علاوه بر اینها، سرعت توسعه اقتصادی کشورهای صنعتی که به حساب غارت شدن و فقر جانکاه ملت‌های بیاخاسته و نواستقلال تمام شده است شکاف معیشتی هولناک و بالنتیجه اختلاف سیاسی شدیدی میان شمال با جنوب را پدید آورده است، چنانکه عصر ما و دهه‌های آینده را با جنگ سرسختانه "فقر و غنا" و "مستضعف و دنیادار"، مشخص می‌سازد. کشورهای بیاخاسته، مستقل و در حال توسعه، بخش اعظم جهان بشریت را تشکیل می‌دهند که مستضعفان و مسلمانان را در برمی‌گیرد. بخش بزرگی از این کشورها، جهان اسلامی است که در برابر استکبار جهانی و امپراتوری آمریکا سرنوشت مشترکی با سایر ملت‌های مستضعف و بیاخاسته و در حال توسعه، دارد.

امنیت و سرنوشت توسعه اقتصادی کشورهای اسلامی، با امنیت و سرنوشت سایر کشورهای در حال توسعه و نیز ملت‌های زیر ستم، به هم بافته است و تار و پود یک فرش را تشکیل می‌دهند. قیام‌های توده‌ای در بخش‌های بزرگ جهان که مسبوق به بیداری ملت‌های مستضعف و زیر ستم بوده تغییرات و تحولات پر اهمیتی را در پی داشته و سبب شده تا سرسپاری و انفعال دوره سلطه استعماری و سپس سلطه دست نشانده‌گان غربی را پشت سر بگذارند و با ورود به صحنه سیاسی به فعالان اجتماعی راستین تبدیل شوند. توده‌های بیدار شده و رهبران‌شان به خوبی درک می‌کنند که وابستگی و طمع آمریکاییان به منابع و بازارهای آنان، به عنوان جایی برای سرمایه‌گذاری‌های غربی، روزافزون است و چون دیگر غافل و منفعل و تابع نیستند، نه تنها آماده ایستادگی در برابر استعمار در شکل جدیدش هستند بلکه خواهان ایفای نقش شایسته خویش در امور اقتصادی و سیاسی‌اند. بدین‌سان، مقاومت ملی در برابر طمع ورزی استعمارگران آمریکایی و غربی در این اقالیم ابعاد گسترده‌ای یافته است. خواسته‌های جدی ملت‌ها چیزی نیست که آمریکاییان بتوانند در برابرش مانعی ایجاد کرده یا آنها را از مسیری که به تحقق می‌رسد منحرف سازند.



پی‌نوشت‌ها:

۱. پیروزی بدون جنگ، صص ۳۳۹ - ۳۴۰.
۲. نیکسون، فرصت را دریابیم، ۲۶۶.
۳. نیکسون، پیروزی بدون جنگ، صص ۱۲۹ - ۱۳۰.
۴. همان، ۱۳۲.
۵. همان، صص ۴۰۹ - ۴۱۰.
۶. فرصت را دریابیم، ۲۸۸.
۷. همان، ۱۶۳.
۸. ر.ک: انقلاب اسلامی و سازماندهی اجتماعی، جلال‌الدین فارسی، چاپ فروردین ۱۳۷۷، صص ۳۳۱ تا ۳۵۸.
۹. فرصت را دریابیم، ۱۰۷.
۱۰. تعبیر رسای امام راحل (ره)
۱۱. فرصت را دریابیم، صص ۲۴۷ - ۲۴۹.
۱۲. از تیرماه ۷۷ تاکنون در مدیریت چاپ و نشر وزارت محترم ارشاد متوقف و معطل مانده است.
۱۳. در جستجوی امنیت ملی، ۸۶.
۱۴. همان.
۱۵. فرصت را دریابیم، ۳۲۸.

* این مقاله از مجموعه مقالات 'جرعه جاری' از انتشارات مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر بمناسبت بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اخذ شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی